

«نفرت» و «تبلیغ نفرت»

قسمت نخست

"نفرت" در حوزه علوم اجتماعی و روانشناسی اجتماعی از عناوینی است که ما افغان ها خاستگاه، شیوع، اثرات و ثمرات آن را کمتر زیر ارزیابی قرار داده ایم، عده محدودی از دانشمندان شریف سرزمین ما در این اواخر سعی نموده اند تا این نیروی محرکه و خیم و پُر از مخاطره را زیر کالبد شگافی و شناسایی قرار دهند و به نسل موجود و نسل های آینده وطن ما هوشدار بدهند که روح ابلیسانه "نفرت" چه فاجعه ها و مصیبت های را ممکن است بر سر وطن و مردم ما سرازیر سازد. به این فکر، مقاله رویدست کوششی خواهد بود، برای معرفی نفرت، تبلیغ نفرت، مضار و خطرات هولناک ناشی از آن .

اروپایی ها از استعمال لغت "نفرت" خیلی ابا دارند، شاید به این دلیل که به معنی درونی آن خوب آشنایی داشته باشند، نزد اروپایی حس نفرت با سمبول و حرکات فزیک می معینی چنین نمایش داده می شود: انگشت شهادت به صورت افقی و مستقیم جانب " منفور " (مفعول حس نفرت) نشانه گرفته شده و بعد از چند ثانیه این انگشت با لب های نشانه گیر پُف می شود، انگار تفنگچه ای در دست داشته و جانب مقابل را از پا درآورده است و بعد دود باروت آنرا از خود دور میکند. اگر این اکت (فعل) را تعریف کنیم این حرکت، اجرای عمل قتل را بازگو میکند؛ که "فاعل نفرت" آرزوی خود، مبنی بر محوه و از بین بردن منفور را بیان میدارد، به این صورت "نفرت" حد کمال انزجار و بغض نسبت به شخص یا گروه خواهد بود که نفرت گر، آرزوی امحای آن یعنی "مفعول نفرت" را در سر داشته باشد.

در جنگ ها، در مبارزات ایدیولوژیک، در مبارزات سیاسی، تبلیغات تباری، تبلیغات مذهبی، در تبلیغات برتری جویانه تفاوت های فرهنگی، منطقی و شاید درجدل های دیگر، حین معرفی رقیب گاهی تا مرز "نفرین کردن" کامل وی پیشروی می شود؛ آنان کثیف اند، خاین اند، گناهکار اند، نجس و تنبل و بی استعداد اند، آنان از ما کمتراند از ما پائین تر اند، از نژاد پست اند، از تبار ما و نژاد ما نیستند، پس حقیر اند، پس مستحق نیستند و ... تا آنجا که ، پیروان، مریدان و خوش باوران، دیگر می پذیرند، تا با "نفرت" کامل و لازم از آنان (آنانی که منفور معرفی می شوند) فاصله بگیرند و آماده می شوند تا در صورت برخورد فزیک، اراده و آرزوی امحای رقیب را دارا بوده و به آن مجهز باشند.

در جدل ها و جنگ های نامبرده تلقین گران "حس نفرت"، برای توجیه و به پیروزی رسانایی مقاصد خویش، و عطف و تبلیغ انزجار و نفرت علیه مخالفان خویش را به حیث یک منبعه تحریک معنوی افراد فرمانبر، برای کشتن و از میان بردن رقبای خود استعمال کرده اند و بعد شاید این حس نفرت و انزجار سُمه به سُمه و نسل اندر نسل در طول دهه ها و یا سده ها طی طریق کرده باشد و انسان هر دهه و هر قرن بهای آن و عطف و تبلیغ رقیب را با خون های بی شمار خود پرداخته باشد.

نفرت چیست؟؟ در تعریف نفرت می گویند: « احساس شدید منفی نسبت به یک شخص، گروه، تا آن حد که این احساس شدید منفی، شخص " نفرت گر یا فاعل نفرت " را وادارد،" فرد یا گروه مورد نفرت یا مفعول نفرت " را به طور فزاینده و یا متوسل به امحای شخص منفور و یا گروه منفور گردد.»

نفرت در مراحل بدوی آن به صورت "تعصب" تبارز میکند، یعنی: « عقاید و استنباطات منفی از پیش تصور شده، درباره فرد و یا گروه که اغلب بر مبنای شنیده ها و تلقیبات استوار است، نه بر مدارک و شواهد زنده.»

نفرت هم در سطح فردی به ظهور می رسد و هم در سطح گروهی و جمعی، بعضاً دسته ها و جماعت های سیاسی، ایدیولوژیک، قومی، مذهبی، نژادی و... در حد مفرط (افراطی) خویش را بهتر و مهتر میدانند، غیر خودی ها را نا کامل، لامذهب، ناقص، پست، مرتجع، ضد ملی و از این قبیل ها خطاب می نمایند و چون غیر خودی ها را ناقص، پست و بیهوده می شناسند، این نوع تشخیص " نابرابری!!" ، با خودی ها را، مسبب آن تلقی می کنند که لذا غیر خودی ها مستوجب حس منفی و بد اند، یعنی منفور اند و میتوان از آنها "متنفر" بود.

اگر حس بد و منفی نفرت در سطح فردی بروز کند و به فزاینده آید، اثرات آن چندان شدید نخواهد بود، اما تحول تحرک نفرت از بالقوه به بالفعل در حالات انفرادی آن تاثیرات ناگوار ولی محدود خواهد داشت، اما وقتی حس نفرت – که غالباً خاستگاه فردی دارد و یا غالباً از چند شخص محدود نشأت میکند - از طریق تبلیغ و اشاعه به یک تحرک جمعی مبدل شود، اثرات خیلی وخیم و ناگوار را به دنبال خواهد داشت، زیرا از طریق تبلیغ است که نفرت و کینه توزی میان جمع وسیع آدم ها تعمیم داده می شود، از طریق تبلیغ نفرت است که تحرک این حس ویرانگر به صورت کولکتیف به یک نیروی بالقوه انسان خوار مبدل می شود.

نفرت در حد فردی می تواند بر عوامل متعدد مادی و معنوی متکی باشد، ولی در سطح جمعی آن عوامل و اسباب اجتماعی، سیاسی، اقتصادی، قومی، مذهبی، فرهنگی، زبانی، ایدیولوژیک، تاریخی و نیز رویداد های معین نظامی- سیاسی داشته که عواقب ناگوار و مهیب را به دنبال می داشته باشد.

برای مدلل ساختن تحولات و بالخصوص تحولات جهشی تاریخی، می توان انکشافات و تحولات تاریخی جامعه بشری را مستقل از اثرات تبلیغ عمدی نفرت شناخت؛ تکامل سیستم های تاریخی جوامع بشری، غالباً حذف و انهدام سیستم کهنه برای ایجاد و عمران جامعه جدید بوده است تا عطف توجه عمده توسل به نفرت.

لازم خواهد بود، انگیزه های را که واقعاً منجز کننده و بغض آورند از حس نفرت مغرضانه، که آدم ها را به جان هم می اندازد، سوا دانسته و جدا نمود، منجزر بودن از غارت، از دروغ، از خشونت، از نظام های آدم خوار و استعمارگر، از استبداد، از نظام های نابرابر اجتماعی، از مکیدن خون انسان ، از اعمال خلاف عدالت اجتماعی و خلاف انسانیت، از سیاست های خلاف عموم و منافع آدمیان و منافع ملی، از چپاول دارایی های عمومی و بیت المال، غارت دارایی های افراد، از اعمال مجرمانه و از ... این ها مواردی اند که در جوامع انسانی پدید می آیند و انسان برای امحای آنها، ضرورت جدی به مجادله علیه آنها را بر عهده داشته است.

احتمال اینکه نفرت در بعضی از تحولات تاریخی سهمی داشته شاید غیر قابل انکار باشد، اما نفرت هرگز عنصر اساسی تحولات تاریخی نمی تواند بود، اگر هم در بعضی از تحولات از این عنصر استفاده شده باشد، این طریق تحول و کاربرد " نفرت" در تحولات تاریخی، شیوه تحولات دیروز است، امروز این عنصر به حیث یک حربۀ مجاز شناخته نمی شود. تحولات سیستم های اجتماعی موجود با تشخیص وسایل جدید و عوامل بر انگیزنده نیروی های مجاز تغییر، به حرکت و دوران می افتد، نیروهای آگاه تحولات سیستم های اجتماعی موجود از لحاظ سطح

فرهنگ انسانی در حدی نه خواهند بود که یک عنصر نامجاز را برای تحریک نمودن نهضت های تحول طلب شان به کار بگیرند. به هر صورت این قسمت بحث، ریشه - شاخه و پنجه های دارد که در این مختصر نمی گنجد. آنچه از اهمیت جدی برخوردار است این حقیقت خواهد بود که لا اقل در جامعه نفرت زده و خشونت زده ما - افغانستان عزیز - شعار تبلیغ نفرت در هر شکل آن مردود است و ایفای خشونت در سرزمین ما نقش عمده ویرانگر داشته و مبلغین نفرت معمولاً عناصر عقب گرا و مردم خوار بوده اند نه مردم مدار و انسان گرا. تبار گرا ها و تنگ نظران که در شرایط کنونی فقط نقش منفی در پیشرفت تاریخ دارند، هواخواه تبلیغ نفرت خواهند بود، آنان در صدد پارچه پارچه کردن بالقوه جامعه هستند ولو در ظاهر امر هر قدر هم خویش را وطن خواه و هواخواه یک پارچگی ملی نشان بدهند، قادر نه خواهند بود قوه تخریبی خویش را در راه از هم پاشانیدن مردم ما پنهان نمایند.

افراطی ها، در نقش های متفاوت برای دستیابی به مقاصد شان تبلیغ نفرت را مؤجه و بجا وانمود میکنند؛ آنان با خاطر جمع، "نفرت" را در پوشش های مشخصی بسته بندی کرده و به خورد مردم میدهند، این ها در اشکال مختلف قابل مشاهده اند؛ چه در شکل خود کمتر بینی و چه در شکل خود بزرگ بینی آن، عده ای مدعی اند که سهم ایشان از جیفه منافع سیاسی کم بوده است، این ها به عوض آن که عوامل اساسی این نقیضه را ردیف نمایند، نقیضه را بهانه ای برای تبلیغ نفرت به کار می برند، تعداد دیگری ادعا دارند، آنچه را غصب کرده اند، مستحق آن می باشند و سایرین باید فرمانبر بوده آنرا بپذیرند. این دسته ها با مسخ و تحریف حقایق تلخ و شرین، نفرت و نفرت پاشی خود را مستدل جلوه می دهند، به عبارت دیگر تمایلات تباری و سیاسی را منبعه ای برای نفرت پراگنی میان مردم چاق می نمایند، این مشت قلیل، امیال و اغراض خویش را به مثابه آرزو های تمام تبار خود قلمداد میکنند، این سیاسیون فاسد از اینکه مردم خویش را تحریک به اعمال هولناکی می نمایند ترسی از خدا ج نه دارند.

گروه دیگر و یا افراد دیگری اند که در ظاهر ادعای خیر خواهی می نمایند ولی در تدارک جمع آوری منفعت و امتیاز - چه از لحاظ فرهنگی، چه از لحاظ سیاسی و چه از لحاظ... - برای گروه خود اند و همیشه مدال اول را به سینه خودی ها می زنند و با خاطر آرام فقط نفرت را به انسان های دور پیش خود تحویل میدهند،

وقتی جهت اشتھاری و تبلیغی کردن نفرت و برای توجیه آن تمام پرگه های، تاریخی و اقتصادی و سیاسی و فرهنگی و نظامی و ایدئولوژی... به کار گرفته شد، دیگر اوضاع به میل افراطی های تمایلات مختلف، مساعد میگردد، در این حالت است که آدم ها به جان هم انداخته می شوند و بعد وقایع مانند، کشتار های دسته جمعی توأم با شکنجه و تیر باران های آدم ها به صورت منظم، کشتار دسته جمعی در افشار، کوبیدن میخ بر جمجمه آدم های زنده، راکت باران کابل و کابلی ها، کشتار دسته جمعی در یکاولنگ، سربریدن آدم ها و تاک های شان در شمالی، بریان کردن انسان ها در کانتنر ها در شمال کشور و ... روی میدهند، مگر می شود نقش عنصر نفرت را در این افعال و اعمال نا دیده گرفت؟؟

آیا مبلغین "نفرت" که به اثر تبلیغ "نفرت ساز" آنها این وقایع رویداده است، در این جرایم عظیم مسؤلیت نه خواهند داشت؟؟ آیا مگر امروز نگارنده خوش نویس و خوش قلم با تمام استعداد و آثارش که در نفرت پراگنی سهم میگیرد مگر این تبلیغ، دیسهم بودن مستقیم در ارتکاب همان جرایم عظیم ضد انسانی نیست؟؟

گوبلز که سخنران چیره دست و مبلغ مشهور آدولف هیتلر بود، مگر بعد از سقوط نازی ها او را محکوم نکردند؟؟ او خود شاید آدمی نه کشته باشد مگر بمب های نفرتی که در ارواح عساکر آلمانی می کاشت، قاتل میلیون ها انسان به حساب آمد، همو بود که بخش اعظم نفرت فاشیست ها نسبت به همه را برای آلمان ها تبلیغ میکرد، مگر امروز

وقتی انسان هایی داوطلب، فی سبیل ال الله در تبلیغ نفرت حصه میگیرند، گاهی هم سنجیده اند که ممکن است روزی با گلوله های کلمات مملو از بغض و کینه انباشته در آثار شان، انسان های بیگناه و معصوم سوراخ سوراخ خواهند گردیده؟؟ و بی خانمان خواهند شد، مورد تجاوز قرار خواهند گرفت، کشوری از ده ها و شاید صد سال انکشاف، عقب مانده و عذاب آن تبلیغ نفرت تا به نسل های دور خواهد رفت؟؟ مبلغین نفرت در برابر این پرسش ها چه توضیحی خواهند داشت؟؟

امکانات تخنیکی و قانونی که امروز برای تبلیغ و ترویج نفرت فراهم است درگذشته ها موجود نبود، اگر از یک سو انسان آسیب دیده از نفرت، مساعی جدی به خرج داد تا جلو تبلیغ نفرت را بگیرد، مگر پیشرفت تکنولوژی در نحوی استفاده نا درست از آن، گاهی ابزاری برای تبلیغ نفرت نیز قرار گرفته است. آن عزیزی که سری به جنگل بی سر و پای شبکه های اجتماعی انترنتی می زنند، نیک می دانند که تبلیغ نفرت در چه حد و چه نوعی انجام گسیخته آن در جریان است، این وضعیت میرساند که این همه تبلیغ و اشاعه نفرت در بی ثباتی هر چه بیشتر اوضاع نقشی گرفته و در آسیب رسانی به تحولات اجتماعی قطعاً بی اثر نه خواهد بود.

در این جریان تعدادی از رسانه های نوشتاری از طرح و نشر بعضی مضامین، مملو از محصولات نفرت و یا مطالب نفرت زا، مخاطبان خود را به نفرت پذیری و نفرت گیری و نفرت مداری آغشته نموده اند، بعضاً احساس می شود که عده ای از هموطنان معصوم ما چنان به آثار و موضوعات و نگارش های آغشته به نفرت و خشونت عادت کرده اند، که از خواندن و مطالعه چنین محصولاتی به وجد می آیند و نوشته جات آرام و تحقیقی و فارغ از کلمات و لغات، مهیب و مخرش، چندان خوش شان نمی آید، باید این هموطنان گرمی را مساعدت نمود تا از این ورطه برون آیند، در این زمینه هنرمندان ما می توانند نقش بارزی ادا کنند و این عزیزان ما را به آرامش، نرمش، ملایمت و انعطاف پذیری فراء خوانند.

گاهی افرادی دیده می شوند که در هر مرحله ای از کار و زار زندگی، فقط "نفرت" نثار کرده اند، ماحصل مساعی شان فقط پاشانیدن انزجار و نفرت بوده است، ولی عجیب این است که این مضمون نفرت را در اشکال مختلف ایدولوژی ها و غیره عرضه کرده اند در شکل و فرم چپ افراطی، یک دوره ای هم در پُست یک دولتمدار، زمانی هم در هیأت ناسیونالیست افراطی و بعد در نقش یک تبارزده متعصب، و بعد که پوشش دیگری برای این نفرت پراگنی باقی نماند، به آن تصویر مذهبی داده می شود. چنین تحول و تغییر پیهم و تعجب بر انگیز کار هر فردی بوده نمی تواند این تعامل و تحول، استعداد، خصوصیت و توانایی های منحصر به فردی را نیاز دارد که مشکل خواهد بود جمعی و یا اجتماعی اش ساخت، چرا که این حالت بیشتر به وضعیت یک بیمار مشابه است واقعاً هم این یک بیماری است چه ما وقتی در هر مسلکی فقط عنصر و مصالح انزجار و نفرت انگیز آنرا به عاریت بگیریم تا خود را با آن به وجد آورده و قانع سازیم به جز نفرت زدگی چه می توان به آن نام گذاشت؟ این چه دردناک است که ما فقط نفرت ورز و نفرت پراگن بوده ایم و چه ویرانگری های که از این نفرت کاشتن ما نه روئیده است و به واسطه همین نفرت پراگنی ها چه انسان های معصومی که بی خبر و معصومانه محوه گردیده اند و بی خانمان شده اند و چه بلا های دیگری که به سر ایشان آمده است...

ولی حتی چنین مریضی را هم در جمع سرایت داده اند و گروه معینی نه چندان کثیر به آن مصاب شدند و تعداد زیاد آنان به زودی به مریض بودن ایشان متوجه شده و به مداوای خود نشستند.

محتوای تبلیغ نفرت ماهیتاً مضامین متعدد را در بر دارد نوع خیلی معمول و بارز آن برجسته کردن "خوبی!!" های خودی و "بدی!!" های غیر خودیهاست که به صورت عوامزده آن مطرح می شود و غیر خودی ها با

برچسپ های چون خیانت و سرکوب و تجاوز و... نسبت به خودی ها متهم می شوند، و برای توجیه، تلقین و تثبیت آن حتی به تاریخ، به اقتصاد و به هر حوزه دیگر متمسک میگردند و در راه توجیه آن، تحریف هر حقیقت مسلم را مجاز می شمارند.

گروه معین اجتماعی (حال از لحاظ اقتصادی، سیاسی، قومی، مذهبی، فرهنگی، زبانی و منطوقی) خویش را نسبت به دیگران یک سر و گردن مستحقر و بلندتر می تراشد و مواردی را که ظاهراً تمسکی برای این امتیاز خواهی است نیز برمی شمارد و از سوی دیگر خود را ناگزیر می یابد که پس "نامستحق بودن" دیگران را نیز مستدل سازد. نوعی از تبلیغ نفرت آن است که به طور ماهرانه مودل و یا سمبولی، برای تحریک نفرت (قومی، زبانی، مذهبی، سیاسی، تاریخی و...) جست و جو شده و نمونه قرار داده می شود، بعد گروه اجتماعی که در معرض نفرت قرار داده شده، یا با آن نمونه یا مودل وابسته و پیوند زده می شود و یا اعمال و کار کرد و فعل آن همانند به مودل طرح شده، تلفیق گردیده و وفق داده می شود.

بالاخره چنین حکم می نمایند که خودی ها والاتر و عالی اند و غیر خودی ها بد و زشت و منفور... چنین تبلیغی در گام نخست "نا مستحقان!!!" را بر علیه گروه تبلیغ کننده مطالب ذکر شده بر می انگیزد، در گام بعدی اعضای گروه خودی را نیز به حس برتر طلبانه که به گروه های "نامستحق!!!" به دیده تحقیر و تنفر نگاه کنند، مصاب می نماید. که عملی کردن این احساس ها بدون شک فاجعه بار می باشند، از سوی طوری که دانشمندان روانشناس استنتاج نموده اند، بد اندیشی، داشتن حس نفرت و نفرت پروری به سلامت روحی و فکری انسان شدیداً صدمه رسانده و ضرر های زیادی به دنبال دارد.

در اینجا نگاه بعضی از دانشمندان در باره و حول و حوش "نفرت" تذکر داده می شود:

با سپاس فراوان از جناب استاد پروفیسر "کمال سید" طبیب روانی شهیر افغان، که با وجود مشغولیت های زیاد مسلکی، اوقات ایشان را لطف کرده و مواردی را پیرامون پدیده "نفرت" به این شرح، ارشاد نمودند: «عجیب است که در باره عناوین خوب، مطالب زیاد فراهم شده است، ولی در باره عناوین نه چندان خوب، گویا کار کمتری صورت گرفته باشد. و نفرت یکی از این هاست؛ نفرت حس "انٹی پتیک" یا منفی و خلاف است، بحران آور است، اختلاف زا و یا محصول تخالف اجتماعی، جمعی، فرهنگی و غیره است، به گفته میلانی کلاین در کتابش به نام "عشق و نفرت"، فقدان عشق، نبود محبت، نبود، همدلی و نبود احساس های خوب میان آدم ها، بستر بروز نفرت را فراهم می سازد، به همین جهت "عشق به مفهوم عام آن" با زدش که نفرت است، مناسبت وجودی دارد. نفرت در حوزه اجتماعی اسباب متنوع دارد، که همدیگر پذیری را برهم می زند، به زبان ما رابطه حسنه میان آدم های اجتماع را تخریب میکند، طوری که انسان، آنانی را که "دیگران یا غیر خودی ها" تعیین موقف می نماید، مورد تنفر قرار میدهد، به گفته سارتر، از دیدگاه یک نفرت گر: "دیگران (غیر خودی ها) جهنم اند، جهنمی اند." برای جلوگیری از نفرت باید همدیگر را پذیرفت، با خلوص و محبت پذیرفت، همدیگر پذیری در زمان ما یکی از راه های مقاومت در برابر بروز نفرت است...»

بیانات جناب پروفیسر کمال سید، محدود به تذکرات اساسی فوق نمی شود، مطالب خیلی با ارزش و دلچسپی پیرامون نفرت از دیدگاه انتروپولوژی (انسان شناسی) و روانشناسی نیز دارند که، گر ز دست برآید، به همین قلم طی یک مقاله جداگانه ترتیب خواهد شد.

گوستاف لوبون در کتاب خود بنام "جنگ" می نویسد: «مطالعه دقیق نشان می دهد که انگیزه پر خاشگری توده ها (ویرانگری، مثله کردن و طغیان های گوناگونی که در جریان آن توده ها ی مردم تحت تأثیر خشم ناگهانی به

تکه تکه کردن، تخریب، قتل عام و نظایر آن ناگزیر میگردند) این خواهد بود، که چون توده ها طبیعتاً خوش باور، منفعل و هم‌رنگ اند، ابزار خشونت آنان معمولاً یا نتیجه تبلیغات تلقینی قبلی و یا رفتار قراردادی است...»
اریش فروم می نویسد: «... صورت های دیگر وجد وجود دارد که در آن نفرت و ویرانسازی مرکز تجربه است .» و در جای دیگر: «پدیده ای که از بسیاری جهات شبیه ویرانسازی وجد آور است وقف دیر پای تمامی زندگی شخص برای نفرت و ویرانسازی است.»

دانشمند محترم دیگر افغان، جناب دوکتور اعظم دادفر روانشناس در اثر ارزشمند خود به نام " روانشناسی و ضرورت آن در جامعه افغانستان " در فصل چهارم کتاب شان تحت عنوان مستقل در باره نفرت مطالب آموزنده و مفیدی دارند که نکته ای چند از آن در این جا نقل می شود: «... حس نفرت در حالات پیشرفته آمیخته با خشونت بوده جانب مقابل را نیز تحریک کرده و بی حوصله می سازد، چنین برخورد ها نه تنها روابط بین دو فرد و یا دو گروه را تخریب میکند بلکه در اثر برهم خوردن قوای ادراکی انسان، مانع پی بردن به دلایل عینی و واقعی قضایا نیز می شود. ...

نفرت علیه انسان های دیگر و عقاید دیگران از قبیل نفرت علیه یک فرد، یک قوم، نفرت در مقابل یک مذهب می تواند به شیوه های مختلف باشد...

بیدار شدن حس نفرت در بین گروه های قومی یکی از اسباب مهم ادامه جنگ ها و حمله به جانب مقابل می باشد...

تبلیغات منفی و پیشداوری ها، زبان نفرت ورزی به شمار میروند که هیچگونه دلیل را نمی شناسند. « تذکرات بالا، مؤید این اصل است که نفرت و نفرت پراگنی در هر حالت و شکل آن پدیده مخرب و ویرانگر خواهد بود.

ادامه دارد